

همان روز روشن شب تیره شد و زان جنم خورشید و مه خیره شد.
وزین روی اژدرفتی آهن نژاد زهرسو به عراده لشکر نهاد
به کین دلیران شده در خروش دل تیرماش اندر آمد به جوش
چون مدت سه شبانه روز آتش حرب و بیکار آفرخته بود و چهره فتح و ظفر
روی نمی نمود حسب فرمان قضا جریان به نفاذ بیوست که دلاوران جزایری بدون توقف
یورش به قلعه برده [آنرا] تسخیر نمایند. نامداران لرگی بد ضرب گلوله جمع کثیری
را از یا در آورده هیچوم عساکر قزلباش غلبه نموده [آن] طایفه بروج و باروی قلعه را
افکنده به نازین قلعه که در قلعه آن جبال بود و قورخانه بسیار در آنجا داشتند پناه برده
محصور شدند. اما در آن روز به قرب پنج شش هزار نفر از نامداران لرگی اسیر و قتل
دست غازیان گردیدند.

و صاحبقران دوران چهاریوم در آن بروج محاربه کرده، فایده ای مترتب نگردید.
که جوایس در این وقت به سمع همایون رسانیدند که: مرتضی علی ولد سرخاب لرگی
با جمعیت تمام وارد جار و تله گردید. بندگان صاحبقران زمان قلعه جار را به خاک
برابر نموده، از گرفتن آن بروج قطع نظر کرده، عازم سر راه لشکر اعدا گردید.
و از آن جانب مرتضی علی با کمال تجبر و غرور از میان آن جبال بیرون آمده،
در جلگای وسیع آن حدود نزول نمود. هر چند سخال و اوسمی بزرگ و ملک مختار
و ملک عباس و جمعی دیگر از رؤسای آن [دلیان] گشتند که آمدن بدین میدان باعث
اختلال اوضاع خواهد شد. قبول این [معنی] نکرده، می گفت: در همین [جلگای]
وسیع شکست به آن جماعت داده، دماز از روزگار نادر صاحبقران در آورم.
اما چون حضرت صاحبقرانی با افواج قاهره و دلیران باهره وارد آن حدود
گردید، نظر آن خسرو کامگار بر سپاه اشرار افتاده، از آتش غضب که در جار و تله
از طایفه لرگی بدان رخ داده بود، بدون ترتیب صفوف قتال، اندیشه از آن طایفه
بدخصال تنموده، دست به شمشیر حمله بدان سپاه می تدبیر نمود.

از جانبین صدای گیر و دار بدین کیودی دوار بلند گردید. سیئه نامداران از
گلوله تفنگ مرگ آهنگ چون آماجگاه نشاندانان مشبک گردید، و از تیر دلدوز
جگر سوز دلهای نامداران چون دریای خون در جوش گردید، و از شمشیر الماس قام
سرودست نامداران چون یاقوت رمانی و ناراضهائی درهم طر قیده، به ارغوانی مبدل
گردید، و از ضرب نیره جانستان سیئه میارزان چون خانه زنبوران سوراخ سوراخ گردید،
و از فاش ناوک دلدوز جگر بیدلان و دل پر دلان چون مقلس بی درم به شورش و شر
در آمد، و از ضرب تبر زین سرودست نامداران پر خشمگین چون لاله کوهسار و کانی
سرخ ایام بهار گردید، و از صدای شیوه مر کبان و ناله نغیر آن و صدای های وهوی گردان
زمین معرکه کارزار را «اذا زلزلت الارض زلزالها» گردانید، هنگامه فرغ اکبر
و آشوب صحرائی محشر ظاهر گردید.

چون امتداد محاربه از اول طلوع فجر تا محل زوال رسیده، از برجم رایات
فیروز علامات صاحبقرانی توید «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» دمیدن آغاز نموده، مالک

ادبار بر مفارق آن قوم تبه‌کار به وزیدن درآمد. و هجوم غازیان افشار و دلیران قاجار زور آور گردیدند، و ناگاه در آن هنگامه قتال تیر تفنگ بیدرنگ بر بازوی مرنسی علی لژگی آمده، استخوان دست آن درهم شکست. و عساکر نکبت مآثر آن نیز طاقت صدعه غازیان فیروز بنیان نیاورده، راه فرار بر قرار داده، به سمت قرم و قیتاق رفتند.

حضرت صاحبقران تا چهار میل راه آن جماعت گمراه را تعاقب نموده سرو زنده بسیار عساکر قزلباش شاعر گرفته بدرگاه جهان‌پناه حاضر نمودند. زنده جماعت مذکوره را فرمود به قتل آورند و از سر آن طایفه کله‌مناری در بالای آن جبال ساخته و از آن مکان عنان به صوب قراقرت اعطاف داد. درائتای این مقدمه به سمع امنای دولت دوران عدت رسانیدند که در نواحی قفق سرخاب لژگی با استعداد تمام اراده ورود دربند دارد که شاید در آن حدود دستبردی زده قلعه را تصرف نماید

نواب صاحبقران عنان همت به صوب قبله و شکی معطوف فرموده، بعد از ورود بدان حدود غازم دربند گردید، چون ساحت آن دیار [مضرب] سادات اجلال شد، مذکور ساختند که سرخاب از قفق حرکت نموده بود، چون اخبار شکست فرزند به آن می‌رسد، عود به قفق می‌نماید، نواب صاحبقران از آن حدود در حرکت آمده، غازم قفق گردیدند.

و در عرض راه اوسمی کوچک [را] که از جمله دولتخواهان عقبه علیای صاحبقرانی بود، به استمالت سرخاب و حاجی شهبان فرستاد که: دست از لجاجت برداشته، از در صلاح درآمدند، معاودت به درگاه جهان‌پناه نمایانند. بعد از ورود اوسمی به آن حدود ارقام مطاعرا بدیشان داده، ابواب نصایح و مواعظ برایشان گشود. ناچار سرخاب از در اطاعت و بندگی درآمدند، دست توصل و ولا به این سلسله علیه نادریه استوار نمودند. پیشکش و هدایای لایقه با حاجی شهبان و معصوم خان لژگی همراه نموده، روانه درگاه آن خسرو کامگار نمود. و در منازل مختار به خدمت ایستادگان پایه سریر عرش مصیر صاحبقرانی رسیده، تحف و هدایای مرسوله را از نظر آفتاب اثر گذرانیدند. و عرایض سرخاب و سایر سرکردگان کجی رقیتاق و قفق و قرم به نظر اقدس رسید. و ملتس عذر تقصیرات خود گردیدند.

نواب صاحبقران، آنها را مورد نوازش و اشفاق بیکران ساخته، جهت هریک از سرداران آن دیار خلعت بایک دست یراق مرصع مع اسب یراق طلا مصحوب سرکردگان روانه فرمود. و ارقام مطاعه به جهت سرکردگان آن ولایت شفقت فرمود، مقرر نمود که هر سال مال وجهات حسابی خود را به جهت سرکار خاصه شریفه ضبط نموده، به انعام سرخاب و حاجی شهبان عطا فرمود. و مقرر فرمود که هر ساله به نهج ایام قدیم، کسان

۵- پرداخت هفت هزار تومان «سالیانه» به سران قبیله‌های داغستان، در برابر گرفتن هفتصد ملازم از آنها، تنها سیاست هوشمندانه درباره داغستان بوده است.

احمد دری فقیر عثمانی هم که در ربیع‌الاول ۱۱۳۳ در تهران به حضور شاه سلطان حسین رسیده، ۹۴ تن از نایندگان ۹۴ قبیله داغستان را با لباسهای عجیب دیده، که هریک دوخته پوست پلنگ و دیو پوست بره تقدیم شاه کرده‌اند، و سالیانه خود را گرفته رفته‌اند. و شاه به او گفته است که این رسم از دوره شاه عباس به منظور کمک به رعایای فقیر برقرار شده است.

حکام داغستان آمده مبلغ هفت هزار تومان نقد بازیافت و معاودت نمایند، و نظریه خواهش طایفه مذکوره، عهد و میثاق درست نموده، به اتفاق معسوم خان* و حاجی شعبان روانه نموده، موازی هفتصد نفر ملازم از طایفه مذکوره گرفتند که همه اوقات در رکاب اقدس حاضر باشند.

و خاطر جمعی کامل در آن ولایت حاصل نموده، عنان عزیمت به جانب شیروان معطوف فرمود. مهدی خان حاکم آن دیار به اتفاق قاسم بیگ و سایر سرکردگان به استقبال خاقان عبدالمعال بیرون آمده، به شرف زیارت و بساط بوسی اقدس مشرف گردیدند. چند یومی در قلعه شماخی ترول اجلال فرمود، و چون سررشته آن دیار را حسب الواقع مضبوط ساخت، از آنجا با سپاه میکران چون دریای جوشان عازم چولمغان گردید.

۸۱

رایت افراشتن ابراهیم خان به جهت سد نمودن بند مبارکه مرو شاهجان و وقایعی که در آن نواحی به وقوع انجامید

محرّف این اوراق دلپذیر محمد کاظم وزیر، چنین بهرشته گهر کشیده ذکر می نماید که در اوانی که رایات فیروز علامات به همدان تشریف آورد، از آنجا محمد مؤمن بیگ قوللر آقاسی مروی را روانه حضور ابراهیم خان برادر اعیانی آن حضرت نمود، که به اتفاق بندگان عالی به مرو شاهجان رفته، و بند مشهور سلطان ملک شاه سلجوقی را، که قبل از این ویران نموده بودند، سد نموده، آبادی در آن ولایت تجدید نمایند.

بعد از ورود محمد مؤمن بیگ به خدمت نواب عالی، نوازش ملوکانه یافته، ارقام مطاعه را به اطراف ولایات خراسان فرستاده، در عرض مدت یک ماه عملاً مقرر، از کل ولایات در ارض اقدس سرجمع گردیده، در ساعت سعد باجمعی از غازیان ظفر نشان عازم الکای مرو گردید.

در محل عصر تحویل قوس سنه ۱۱۴۷ وارد مرو شده، سه یوم در آن حدود مهمان محمد رضاییک مین باشی گورده خرزین سبزواری، که در آن اوان نایب و صاحب اختیار مرو بود، گردید. و در یوم چهارم قدری از سکنه مرو را با خود برداشته، روانه بند سلطان گردیدند.

بعد از رسیدن به سر بند مذکور، اولاً به زیارت قبر میرحیدر مشهور به «سید دیوانه» رفته، گوسفند و شتر بسیار جهت... کردن به عهده نذر و فتح آن مهم در آن

۱- «معسوم» هم مثل «شمخال» و «اوسمی» لقبی برای سران داغستان بوده است.

۲- تحویل قوس (یعنی اول آذر) برابر با ۲۴ جمادی الثانی ۱۱۴۷ بوده است.

۳- یک کلمه ناخواناست، به معنی «اطعام».

بقعه شریفه قربانی نموده، از باطن فیض مواملن آن بزرگوار استمداد همت نمودند. و در ساعت سعد عمله و کارکنان را مقرر فرمودند که از جنگلات آن نواحی به آوردن هیمه و خاشاک مشغول گردینند. و پیخواران صاحب وقوف و استادان فیلسف به ساختن نواله و استعمال آلات سد پرداختند.

اول مقرر داشتند که از دوطرف آب اشجار و چوبهای طویل قوی آورده میخ چوبی نمودند، و ازنی طنابهای قوی محکم تائیده، که به اصطلاح سکنه «بندوازق»^۲ می‌نامند، و اطناب مذکوره را بدان میخهایی که در کنار رود نصب کرده‌اند می‌بندند، که اگر آب زور آورد آن طناب ممانعت خرابی می‌کند.

و چون یک ماه تمام عمله مذکور چوب و خاشاک بسیار جمع نمودند، پیخواران که سکنه و عمله بندگانند، [از] خاشاک و چوب و هیمه که به مرور جمع نمودند، نواله‌های قوی می‌سازند، که تخمیناً دوست سیصد خروار وزن آن می‌شود.

و ترتیب آن نواله چنان است که ازنی طنابهای بزرگ می‌تابند هر یک چون تنه آدمی، که یکصد و پنجاه ذرع طول آن است، و سه‌زار دوآب که مال خاشاک آورده، مجموع آن خاشاک را به آن طناب بسته نواله می‌بندند، و مهار آن را در کنار آب که خشکی است و درختهای قوی را در عرض میخ به زمین استوار نموده‌اند به آن می‌بندند، و به‌قرب هزار نفر زور کرده، نواله را به‌مکانی که در آب میخ کوبی نموده‌اند غلطانیده، به‌همان میخها در میان آب و کنار متصل می‌سازند. چون به‌میان آب رسید، چهارصد پانصد نفر بر بالای آن لنگر می‌اندازند، که نواله به‌میان آب رفته قرار می‌گیرد.

و هر یوم سه نواله از این طرف و سه نواله از آن طرف می‌اندازند تا یک‌ماه. و گاه به دو ماه و سه‌ماه نیز طول می‌کشد، که کار آن جماعت به این منوال در گذر است. تا از دوطرف آب رود به مرتبه‌ای تنگ می‌شود، که مردم از آن طرف و از این طرف [به] جست و خیز عبور می‌نمایند، و جمیع آب رود از همانجا جاری است.

و مدت پنج شش‌یوم مکث کرده، که تا خوب قرار و استحکام یافته، بعد از آن دو نواله قوی که به‌عرف آن جماعت «قوش نواله» می‌گویند، که در عرض مدت مذکوره نواله‌های به آن بزرگی مالیده نشده، می‌سازند، و بعد از آن کل عمله در آن روز الله‌گویان آن [دو] نواله را غلطانیده، از دوطرف به‌میان آب می‌اندازند، و خاک و خاشاک بر بالای آن انباشته لنگر می‌دهند، تا آن دو نواله را آب زمین جذب می‌نماید، و آب زور آور گردیده، به سمت مرو جاری شده، اضافه از دهنه‌هایی که [با] ساروج ساخته بودند جاری می‌شود.

و مقدمات رود و داش دهنه‌ها به نحوی است که اصل رود مرو از مرغاب و کوهستان سمت ماروجاق می‌آید، و از جانی که آب می‌آید آن حدود ارتفاع به پایین بازند، چون به نواحی بند مبارکه می‌رسد آب به سمت مابین شمال و مغرب عود می‌کند، و در ایام حضرت خیر الانام که مرو در دست پادشاهان سلف بود و خرابی چندان در آن

راه نیافته بود، استادان و معماران صاحب وقوف از مرو تا آن مکان، که دوازده فرسخ است، آب را ترازو نموده بودند، و در آن مکان که به پیش رود آب خاشاک می افکندند آب به سمت مرو جاری می شد، و بقیه آب که در رود می رفت، در پایین مرو در همه جا خاشاک افکندند، آب [را] به سرزمین و زراعات خود هدایت می کردند، به حدی که قاشقی از آن آب ضایع و برطرف نمی شد.

و به مرور ایام که اکثر اوقات ویرانی در مرو به هم رسید، آب زور آور شد، و چون کسی نبود که در مرمت آن سعی نماید، از رود مرو برگشته میل به پایین آن می کرد، آن نواحی را، که خاک بسم (؟) است، خراب کرده کال می کرد، و جمعی که بعد از مدتی در آبادی آن سعی می کردند، به خاشاک مسدود می نمودند، رفته رفته خرابی بسیار در آن کناره رود به هم رسید. و هر چند خلفای بنی عباس اراده آن نمودند، که از پایین تر یا بالاتر بند دیگر بسته آب را به مرو ببرند، میسر نگردید.

تا در ایام سلطان ملکشاه سلجوقی خرابی بسیار در بند مبارک به وقوع انجامید [و] آب از آن بالمره قطع شد، و اشجار باغات خشک شد. آن پادشاه عدالت گستر مقرر فرمود که به قرب یکصد هزار عمه از ولایت ایران و توران در عرض شش ماه حاضر نمودند. و جمعی را مقرر فرمود که آهک از نواحی در بند ارض اقدس سوزانند، دربار شتران کرده می آوردند، و برخی را مقرر فرمود که به سخت مالیدن مشغول شدند، و ده هزار نفر متصل آهک می آوردند، و ده هزار به ورغ تاییدن قرار دادند، و ده هزار نفر به حفر نوغانه مأمور گردیدند. و به ایل جلیل سلجوقی، که پانصد هزار خانوار بودند، مقرر فرمود که هر جا اروانه ای باشد شیر آن را گرفته به سر بند حاضر می نمودند. و آهک که می ساختند با شیر گاو ممزوج می نمودند، و تتمه عمل به آوردن خاشاک مشغول بودند.

و به قول اکثر عمه بند که فرمودند اولاد به اولاد شنیده ایم، که صالح [نام] میر آب بوده، که مرد بسیار دولتمند با آبروی تمام بود. مومی الیه می گفته که در محل صبحی که مردم اراده خاشاک آوردن می کردند، شتر و اسب و الاغی که پیش انداخته می رفتند من شماره کردم، موازی شش هزار الاغ قاشقه پیشانی در میان آن الاغان بار می کشیدند. و بدین قیاس عقل از تصور آن عاجز و قاصر است.

و در هنگام ساختن آن، [آب] دهنه ای از سمت جنوبی آن را خراب نمود، که جمیع آب رود از آنجا می رفت، و در مدت سه ماه آن دهنه به اتمام رسید. و رود آبی که به سمت مرو می رفت، آن را نیز حفر نموده، و خاکی [را] که از میان نوخانه بر بالا می افکندند، جمیع عمه باموازی هفتاد هشتاد هزار رأس دواب خاک آن را بار نموده، یک میدان و دو میدان فاصله دورتر برده می ریختند. و چون خاطر جمعی کامل از نوخانه و ناش دهنه به عمل آمد، [با] گچ و ساروج و آجر پخته سدی از کناره داش دهنه تا نوخانه شهر ساختند، که هرگاه ریگ دور بند خرابی نماید، آن سد ممانعت می کرد.

باشد و مانع خرابی آب شود.

بعد از خاطر جمعی طرفین، جمیع دواب و عمله خاشاک و چوب بسیار آوردند، و [به] نهجی که ذکر شد دور آن را میخ کوبی نموده، نواله بسیار ساخته، در اندک روزی سد نمودند، و چون پیش روی رود بسته شد، آب بهرود مرو جاری می‌شود، و فائز آبی که دارد از آن دهنه‌ها ریخته به سمت موعود می‌رود، و اگر خواسته باشند که آبی که به‌جانب شهر می‌آید کم نمایند، نواله‌ای ساخته در پیش‌نواغانه می‌گذارند، و آن را... می‌نهند، و آب میل به دریا می‌نماید.

و همیشه عمله و کارکنان و حارسان به‌استحفاظ آن مشغول‌اند، که اگر خدا نکرده آب به‌قدر سوراخ موشی راه بیاید، در نیم‌ساعت تجومی آن بندی که پاهمه تصدیق و تعب در این مدت به‌اتمام رسیده، ویران و وایر می‌شود، و جمیع آن خاشاک [را]، که به‌مرور ایام در بند کار شده، آب به‌قعر دریا می‌برد، که گویا اثری از آن پیدا نیست.

چون ابراهیم‌خان در ساختن بند لوازم سعی و اجتهاد به‌عمل آورد، و مدت چهل یوم کار نموده، بند مسدود شد، ضابطه چنان است که دوشنبه‌روز [آب] با بر عقب گذاشته بلند می‌شود و دم می‌کشد، و در سر بند خاشاک ریخته چون منازگیتی نما و جبال بی‌محابا می‌سازند، و بعد از دوشنبه روز آب موج گرفته روی بر شیب کرده، به‌تندی جاری می‌شود، هر گاه اطفال‌هی شامل حال شود مضرتی به‌بند نمی‌رسد، والا اینکه در همان بازگشت آب بیک‌دفعه آن بندی [را] که ابراهیم‌خان ساخته بود برداشته به‌دریا افکنده، از رود مرو بازگشت نمود، و کار چهل روزه ضایع و بر طرف گردید.

عمله و غازیان به‌گریه درآمده، دوسه یوم دیگر را به‌تعویق گذاشته، ناچار مجدداً [شروع] به‌کار نموده، مشغول شدند. این دفعه در عرض چهل یوم بند مذکور را بهتر از اول بسته، قوش‌نواله را انداختند، و آب به‌جانب مرو جاری شد.

و نواب جهانبانی اندیشه نمود که می‌باید باز خراب شود، در همان شب چند نفر از عمله‌مأمورین را با والد محرف این اوراق در سر بند گذاشته، و خود در حرکت آمده عازم مرو، و چند نفر به‌جهت رسانیدن مژده بند روانه درگاه معلی نمود. و از عمله‌مأموره به‌قرب سه‌هزار نفر از گرسنگی و عدم مایحتاج و شدت سرما و مشقت در بند هلاک شدند، و نواب ابراهیم‌خان دو روز در مرو توقف کرده، از آنجا به‌سرعت عازم ارض اقدس گردید، و به ورود طرآن رود آنجا بیخ بسته بود، و غازیان از روی بیخ عبور نمودند، که ناگاه بیخ شکسته موازی یک رأس اسب یدک با زین و یراق مرصع غرق شده، اثری از آن ظاهر نشد. و بندگان عالی از آنجا در حرکت آمده، وارد ارض اقدس گردید، و به‌زیارت عتبه حضرت امام الجن والانس مشرف شده، به‌استراحت و کامرانی اشتغال ورزید.

اما بعد از رفتن نواب عالی، مدت چهارماه والد این مسود در سر بند کمال سعی و حسن اجتهاد به‌عمل آورده، شب و روز با موازی یک‌هزار نفر عمله سکته آن دیار کار

می نمود. تا اینکه حسب الواقع بند مذکور را سد نموده. خاطر جمع ساخت. که در این وقت حسب فرمان مطاع از درگاه جهان آرا صادر شده. پدر فقیر را برای تحقیقات بند مبارکه به اردوی معلی طلب فرمود. بعد از ورود به ارض اقدس. در همان روز از خدمت نواب خان مرخص شده. عازم درگاه گیتی ستان گردید.

و در اوانی که رایات جاه و جلال از داغستان مراجعت کرده. در کوچک بیلاق ایروان نزول اجلال داشتیم. به پایت سریر اعلی رسید. بعد از تحقیقات. مبلغ پنجاه تومان انعام و موازی یک دست خلعت شاهانه عنایت فرموده. روانه ارض اقدس نمود. و حسب فرمان قضا جریان مقرر گردید که: بندگان عالی با غازیان خراسانی رفته. جماعت تکه [را] که در نواحی قوزغان و نسا و درون سکنی دارند. به اطاعت در آورند. و ارقام مطاع را به خدمت برادر آن حضرت آورده. تسلیم نمود.

و برارباب فهم و خرد پوشیده نماناد که: بند مرو حکم سد اسکندر ذوالقرنین [را] دارد. چرا که نه در ممالک ایران و نه در توران و نه در هندوستان. احدی چنین بندی نه دیده و نه شنیده. و بی پرواترین مردم روزگار سکان این ولایت اند. که زندگی ایشان بر سر خشاک است. چرا که مبالغه خطیر اخراجات نموده. باغات مرغوب احداث می نمایند. و عمارات عالیه طرح ساخته بناهای با اعتبار می گذارند. به محض خرابی بند. اشجار باغات و حاصل مزروعات خشک شده. تصدیق و مشقت چندین ساله بر طرف می شود. و عیب دیگر نیز دارد که در این اوان. از ایام شاه رضوان جایگاه شاه عباس صفوی الی حال. با طایفه ترکمان همسایه اند. و مکرر در آنهاز و صحاری جمع می را اسیر نموده برده. در چهارجو و بخارا به معرض بیع و شری درمی آورند. هرگاه این دو عیب در الکای مرو نباشد. دم از گلستان ارم و مملکت یمن می زند.

و سود این اوراق. در این اوان که انقلاب و شورش در الکای مرو پیداشده. چون وطن مألوف هاست. ناچار سکنی نموده. و همیشه اوقات در آرزوی زیارت عتبات عالیات می باشد.

یارب. این آرزو مرا چه خوش است تو به این آرزو مرا برسان
 القصة. نواب ظهیر الانامی با سپاه دریاچوش در خروش آمده. روانه نسا و درون [شد]. طایفه مذکوره از راه اطاعت و بندگی به اجاق سپهر رواق در آمده. مطیع و منقاد شدند. و نواب عالی مراجعت به ارض اقدس نمودند.

۶- جهانگشا ص. ۲۵۹: بند سلطانی مرو. که بنابر مصلحت ملکی در بندو طغیان سیل و آشوب ناتاریه و شورش مرو شاهجان به حکم والا انهدام یافته بود. و بعد از آن چند دفعه به بستن آن امر فرموده بودند. و آبی به روی کار نیامده بود. ظهیرالدوله ابراهیم خان. که مأمور بستن آن بند گشته بود. بند مزبور را بسته و آب را به قلمه جاری ساخته... (ذیل حوادث ۱۱۴۸).

۸۲

رفتن طهماسب خان جلایر به جهت تنبیه و تأدیب دلاورخان تایمنی و به تصرف در آوردن اویماقات غرچستان و فیروزکوه و باقی وقایع

سابق براین نگاشته خامه سپهر طراز گردید که معتمدالدوله العلیه العالیه طهماسب خان جلایر و احمدخان مروی از حدود شیروان از خدمت توابع صاحبقرانی مرخص [شدند]، و به جهت تنبیه و تأدیب طایفه تایمنی، که سراز جاده متابعت این دولت تاییده بردند، عازم گردیدند. و در ورود فارس، موازی چهار هزار نفر از غازیان کوهگیلویه را با خود برداشته، از راه یزد و کرمان روانه دارالسلطنه هرات شدند.

بعد از ورود به آنجا، پیر محمدخان حاکم دارالسلطنه مذکور با سکنه آن دیار استقبال کرده، در منازل گازرگاه و چشمه قلنغر ترول نمودند. و بیگلریگی مذکور چهار پنج یوم مهمانداری و خدمتگزاری به عمل آورده، سازنده و نوازندگان همه روزه در مجلس خوانین به یزم نشاط اشتغال ورزیدند. چون مدت بیست یوم در آن حدود توقف نمودند، غازیان از ولایات خراسان به قدر هفت هزار نفر وارد حضور سردار و الاتبار شدند.

در ساعت سعد پیر محمدخان را وداع نموده، با سپاه رزمخواه عازم میان اویماقات گردیدند. اولاً طایفه هزاره به سرکردگی میرخوشای سلطان، به رکاب عالی پیوسته، شادی سلطان جمشیدی و ندر سلطان راوتی با جمیع رؤسا و سرکردگان قبیحاق وارد رکاب عالی شده، به تنبیه طایفه تایمنی عازم گردیدند.

چون دلاورخان از ورود سپاه قزلباش اطلاع یافت، ایلات و احشامات خود را به میان کوهستان و جبال غرچستان روانه نموده، و خود با فوجی از پیاده تفنگچیان سرهای گذرگاه و دره های بی محابا را [گرفته]، منتظر ورود سپاه فیروز دستگاه بود. از آن جانب سردار مشارالیه مدت ده یوم در میان دره و جبال حیران و سرگردان بوده، اثری از جماعت مذکوره نمی دید، که در این وقت قراولان اردوی ظفرشعار به سمع سردار و الاتبار رسانیدند که در این نزدیکی جبل بنیاز قوی ملاحظه نمودیم، و جمعی را دیدیم که در فراز آن کوه نشسته اند، و رباعیات خیام می خوانند!

بعد از استماع اخبار، سردار با غازیان شیرشکار در حرکت آمده، عازم آن مکان شدند. بعد از ورود به آنجا فوجی از پیاده تفنگچیان را مقرر فرمود، که قدم تهور و جلالت پیش گذاشته، نوعی نمایندند، که آن جماعت را از فراز کوه به زمین بیاورند. در دم به قدر شش هزار نفر از نامداران غضنفر شکار دوراندهای ثعبان کردار

[را] بردست گرفته، قدم مردی در آن جبال گذاشته، روانه شدند. و درحین ورود [به] نزدیک طایفهٔ تایمنی، بیکدفعه آن گروه بدشکوه به انداختن تیر تنگ رسنگی بدرنگ اشتغال ورزیدند. و از آن جانب نیز هجوم کرده، به ضرب جزایر و تنگ جمع کثیری از طرفین به قتل رسیدند.

و آن روز و آن شب، هر چند نامداران قزلباش لازمهٔ کوشش و اجتهاد ورزیدند، طایفهٔ مذکوره نیز غایت جلالت و چابکی بعمل آوردند.

چون سردار مشارالیه دید که چهرهٔ مقصود به هیچ وجه روی نمی‌نماید، ناچار جمعی از تنگچیان را از جماعت بختیاری از یک سمت آن جبل تعیین فرمود، که بالا رفته به کمانداری پردازند. طایفهٔ مذکوره متاصل گردیده، و از آنجا که سنگر و سَنَاق خود ساخته بودند، حرکت نموده، اراده داشتند که خود را به قلّهٔ آن جبال بگیرند، که غازیان قزلباش جلالی نموده، به شلیک دورانداز فوجی غفیر از آن طایفه را به خاک ادهار نشاندند.

اما دلاورخان با موازی دوهزار نفر پیاده تنگچی در قلّهٔ آن کوه مخفی بودند. غازیان بختیاری ارادهٔ آن نمودند، که رفته قلعهٔ آن جبل را تصرف نمایند، که بیکدفعه پیادگان تایمنی به ضرب شلیک دورانداز پر آواز موازی چهارصد نفر از غازیان مذکوره [را] زخمیدار و مجروح و قتل نمودند. غازیان بختیاری از بالای آن جبال چون سنگ و کلوخ غلطان غلطان به زمین آمده، اکثری بر طرف می‌شدند، و برخی را سرودست مجروح می‌شد. و طایفهٔ تایمنی که در وسط جبال بودند، به هزار جدال خود را بر قلّهٔ آن جبال گرفته، سه شبانه‌روز در آن مکان مجادله‌ای در نهایت صعوبت رخ داد.

چون کار به اتمام نرسید، حسب‌الفرمودهٔ سردار مشارالیه غازیان معاودت به آن جبال نمودند. و آن شب را به استراحت گذرانیده، روز دیگر ارادهٔ آن نمودند که بدان جبال رفته مجادله نمایند، اثری از آن جماعت ندیده، معاودت نمودند که در این وقت جواسیس خبر آوردند که در دو فرسخی جبالی از این قوی‌تر هست، که بدانجا پناه برداند. حسب‌الامر عالی از آن منزل در حرکت آمده، به آن سَنَاق هجوم نمودند.

و در آن روز دلاورخان کوچ و کلفت خود را بر قلّهٔ کوهی روانه نموده بود. که سر به کهنکشان کشیده، و پای در پشت گاوماهی قرار گرفته بود، و دور و دایرهٔ آن جبال را برف احاطه کرده بود. در یک سمت آن کوه شیرخان ولد بزرگ خود را با جمعی از تنگچیان قرار داده، و در جانب [دیگر] آقامیرزا نام ولد دیگر خود را تعیین کرده بود، که سرهای راه را سد نموده در معانت غازیان قزلباشیه کوشند. و خود نیز آن کوه با جمعی از غازیان تنگچی تایمنی اقامت نموده [بود] که از این جانب از دور و دایرهٔ آن جبال نامداران خراسانی و عراقی یورش به آن قلّهٔ کوه برده، به انداختن تنگ اشتغال ورزیدند. و از هر جانب که ارادهٔ یورش نمودند، چاره نکرده معاودت می‌نمودند. و فوجی از غازیان ابدالی [را] که در رکاب عالی بودند، به سرکردگی نور محمدخان ولد اسماعیل بیگ ابدالی دیوان‌یگی بزرگ سمت آن جبال که آقامیرزا مأمور بود، و از جانب دیگر غازیان مروی [را] به سرکردگی شاهقلی بیگ برجانب

شیرخان تعیین نمودند، و از قلب غازیان عراقی و هراتی و بغایری بیکدفعه حمله نمود. به انداختن تیر تفنگ و ناوک ضربن اشتغال ورزیدند.

چون به قدر دوسه ساعت نجومی مجادله در نهایت صعوبت رخ داد، غازیان مروی دوران‌اندازهای خود را انداخته، سپرهای فراخ دامن را بر سر دست گرفته، دست به شمشیر حواله آن طایفه بی‌عاقبت نمودند که دلاوران تابعی به انداختن دوران‌انداز اشتغال داشتند و به قدر ده دوازده هزار کس قزلباش از تیر تفنگ به قتل آمد، که تنه غازیان مته کلا علی‌الله حمله بدان طایفه برده سلك جمعیت آن گروه را در ساعت نجومی بنات‌الشمس وار پراکنده ساخته، جمع کثیری را به قتل آوردند.

چون از جانب دیگر غازیان ابدالی تهور و مردانگی جماعت مروی را مشاهده نمودند، آنها نیز لوازم سعی و جهد نموده، شکست به دست آقامیرزا دادند. و از قلب نیز غازیان هراتی و بغایری و قرایی و سرخسی و غیره هجوم نموده، اجتماع ایشان را به تفرقه مبدل ساختند. و دوستنای ایشان را که ذکور و اناث خود را به آنجا برده بودند [گرفته] اسیر و قتل دست غازیان غضنفرگیر گردیدند.

و دلاورخان [که] در آن روز چنان تهور و دلیری را مشاهده نمود، به رهنحو بود آن روز را به شب رسانیده، در محلی که عالم نورانی چون بخت محنت‌زدگان تیر و تار گردید، دلاورخان کوچ و کلفت خود را برداشته، به سمت کوهستان روانه گردید، سردار مشارالیه به اتفاق احمدخان مروی غازیان را دوسته نموده، متعاقب دلاورخان روانه گردیدند. طایفه تابعی در همجا براه عساکر منصوره را گرفته، مجادله می‌نمودند. همینکه غازیان بهرام انتقام زیادی می‌کردند، کوه به کوه فرار کرده می‌رفتند.

و مرکبها دارند، هر یک چون الاغی، و نعل و میخ آن را از شاخ گوزن می‌سازند، و سوار آن شده، همینکه مهمیز را بدان آشنا می‌تایند، آن مرکب چون باد صحر و یا چون پلنگ و از در به جست و خیز درآمده در دقیقه‌ای از فراز کوه بر زمین آمده، و آن شخص از بالای مرکب به زیر آمده، دوسه تیر دور انداخته، و باز سوار مرکب گردیدند، چون مرغ زرین‌بال بر قلعه آن جبل به در می‌رود، که عقل از تصور آن عاجز است. زیرا که پیاده تیزرو بدان جبال به چهار دست و پا نمی‌تواند رفت، و مرکبان شامی و عراقی و عربی مطلق قدم در فراز آن کوه نمی‌توانند گذاشت، که آن مرکبان در آن کوه آنهمه جلدی و چالاکمی دارند، اما به مجرد اینکه از میان کوه بیرون آمدند، حکم الاغی دارند که در رفتار و برداشتن بار توفیری ندارد.

القصه ما بین آن جماعت و غازیان قزلباشیه مدت یک‌ماه بدین منوال جنگ و جدال بود و در اکثر مکانها غازیان زیادی نموده برخی را اسیر و جمعی را قتل می‌نمودند. چون دلاورخان مقدمات را چنان ملاحظه کرد، خود را به کوه پنج‌آب، که استحکام دارترین آن جبال بود، با طوایف و عشیره به آنجا کشید. و طوایف و احشام را به ولدان و سرگردگان سپرد، که حراست ایشان نموده بی‌صرفه مجادله ننمایند، و خود بامعدودی به قندهار ترد حسین‌شاه افغان رفت، که کمک آورده زن و بیجه خود را مستخلص سازد.

بعد از ورود به خدمت حسین شاه، نوحه وزاری نموده، اعانت و امداد طلب کرد. حسین شاه اولاً در مقام اعتراض گفت: در محلی که غازیان ابدالی در هرات محصور بودند، ترك حقوق نمكخوارگی این دولت نموده، پناه به نادر دوران برده، ملازمت آن اختیار نمودی. وحق عنایات و مهربانی چندین ساله را فراموش کرده، با مخالف مذهب یار و سیال (؟) گردیده، در ثانی که فهمیدی گرفتار غصب قیامت لبپ آن افشار ناپاکر خواهی شد، ترك ملازمت آن کرده، طریق عصیان ورزیدی. و حال که جمعی را مقرر کرده که تورا گرفته وایل و عشایر تورا قتل و اسیر نمایند، پناه به ما آورده ای! دلاورخان زبان عجز و انكسار گشوده عرض نمود که: لمؤلفه

تو هستی پادشاه و لطف یزدان
تویی از صلب خالد از ولیدی؟
زما جرم و زتو بخشش صواب است
رخ زرد و دل پرسوز ویرغم
به فریاد دل هر بینوا رمی
ز راه لطف با من همزبان باش
گنهکارم به تو امیدوارم
همی می گفت و اشک از دیده می ریخت
چون حسین خان زاری و عجز دلاورخان را دید، رحمتی آمده، مقرر فرمود که سیدالخان موازی دوازده هزار غازیان قلیجایی [را] برداشته، به مراقبت و اعانت دلاورخان روانه گردید.

بعد از ورود به میانه طایفه خود، تمحص احوال غازیان قزلباش نمود تقریر کردند که اکثر اوقات در محاربه ما کوشش نموده، معاودت نموده، به تاخت و تازنواحی ما مشغول اند. و ما نیز کوه به کوه فرار کرده، در این مکان سکنی داریم، تا الحمدلله تعالی به شرف حضور شما مشرف شدیم.

دلاورخان و سیدالخان در آن روز در وسط آن جبال نزول نمودند بوم دیگر که عساکر قزلباش متعاقب آن طایفه برگشته روزگار رسیدند، چون سیدال علامات سپاه منصوره را ملاحظه نمود، با جمعیت و استعداد که داشت، عازم سرراه عساکر فیروز مآثر گردید.

و از آن جانب نیز طهماسب خان سردار در صف آرای می مشغول شده، سنین و بینین خود را به سرکردگان متانت دار و دلیران آزموده کار از قبیل احمدخان و شاهقلی بیگ مروی و نور محمدخان افغان و نظر علی بیگ [با] جلان سیرده، و خود در قلبه پناه قرار گرفت. و از طرفین دلیران شیر شکار و نامداران معرکه کارزار داخل میدان محاربه گردیده، به ضرب شمشیر آبدار دمار از روزگار همدیگر برمی آوردند و به ضرب گلوله مردم شکار آواره دیار می سرانجامی می گردیدند. و از ضرب نیزه جانستان و لاوله

ملعن بران زمین معركة رزم از خون یلان چون لاله و ارغوان شده بود. چون هنگامه قتال و جدال به دو ساعت نجومی انجامید، غازیان قزلباش زیادتی بر غازیان افغان نمودند، که سیدالخان جمعی دیگر از افاغنه را تحریک محاربه کرده، از آن جانب نیز سردار مشارالیه به قریب یکهزار نفر روانه میدان کرد. و از طرفین غازیان و نام‌آوران به جمعیت همدیگر داخل معركة نبرد گردیدند؛ جنگ مغلوبه‌ای در غایت صعوبت رخ داد، که بهرام خون‌آشام در فلك نیلگون فام زبان به نصیحت و آفرین کشود، و اقبال عاقر صاحبقرانی در تلاطم آمده باد صعبی در غایت تندى به مؤدای «کرماة اشددت به الریح فی یوم عاصف» به‌نیران خرمن حیات آن جماعت وزیده، از آن طرف غازیان قزلباش نیز آثار جلالت ظاهر ساختند، که آن جماعت برگشته روزگار طاقت صدمه غازیان شیرشکار نیاورده، روی از معركة کارزار برتافته، راه هزیمت پیش گرفتند. و در آن روز فتنه‌اندوز جمع‌کشی از افاغنه هدف تیغ و تیر گردیدند، سیدالخان با معدودی راه قندهار گرفته روانه شد.

دلاورخان چون انجام کار [را] چنان ملاحظه نمود، خود را بدان جبال که عیال و اطفاالش آنجا بود رسانیدند، از آن کوه به سمت غرچستان رفت. و غازیان قزلباش اموال و غنایم آن طایفه را گرفته، سردار مشارالیه بر سر غازیان قسمت فرمود. و بعد از آن تفتیش سقتاق دلاورخان نموده، معلوم شد که اثری از آثار اعوان و انصار آن باقی نمانده، که همگی فرار کرده رفته‌اند.

سردار و الانبار متعاقب آن جماعت روانه شدند. دلاورخان در همجا قراول تعیین نموده بود که از ورود قزلباش آن را آگاه نمایند. چون پناه به جبالهای متین [هم] بردند، فایده‌ای مترتب نگردیده، ناچار با سیاه و عشیره خود به سمت کوهستان نکشیدند، نوأحی کابل روانه گردیدند. چون مدت دو ماه غازیان در آن جبال سرگردانی کشیدند، اثری از دلاورخان ظاهر نشده، بعد از تفحص بسیار مسموع شد که به جانب دارالملک کابل رفته.

[سردار] ناچار در سبزه‌زارهای آن جبال رحل اقامت افکنده، که دو آب غازیان به حال آمده، بنه و آغرق را به اتفاق احمدخان مروی روانه هرات [نمود]. و خود به اتفاق شاهقلی بیگ سرکرده غازیان مروی و نورمحمدخان افغان عازم نواحی غرچستان و فیروزکوه گردیدند. بعد از ورود بدان نواحی، جمعی [را] که سر از جاده اطاعت پیچیده بودند، اسیر و قتل نمودند، و برخی که انحراف ورزیده بودند، آنها را خاطر جمعی نداده، به مقاصد اول فرستادند. و مراجعت به دارالسلطنه هرات نمودند.

و پیرمحمدخان و احمدخان استقبال کرده، به شرف ملاقات مشرف شدند. و سردار معزی‌الیه در بزم نشاط و کامرانی اقتلاح روح ریحانی به گردش درآورده، قامت قابلیت اکثر از مقربان را به خلیج فاخره آراسته، به قدر استعداد در استرضای خاطرشان کوشیده، چگونگی مقدمات را عرضه داشت درگاه جهان پناه نمودند.

۸۳

در نزول موکب سعادت نشان به چول مغان و طرح جرگه انداختن به تقدیر ایزد مغان و مقدمات جلوس سلطنت

چون به فیض فضل ربانی و امتداد تأییدات سبحانی، مهم خجسته آغاز فرخنده فرجام ممالک محروسه بر حسب اراده و مرام احبای دولت روزافزون ابد مقرون پرداخته [شده]، ممالک آذربایجان و شیروان و داغستان و سرحدات و ثغور و ولایات تابعه تفلیس و گرجستان به حوزه تسخیر و تصرف اولیای دولت درآمد، دیگر از هیچ امری که باعث تشتت و تفرقه خاطر ایستادگان بارگاه سپهر اقتدار باشد، در ساحت ضمیر باریافتگان درگاه موجود نبوده، جمیع معاندین و اضداد سر بر خط فرمائش نهاده، ربه عبودیتش به گردن انداختند.

بعد از فراغ از مهمات انتظام بخشی، داعیه جلوس سلطنت و اورنگ آرای، و هوای تمکن و استقرار بر سریر دولت و جهاننداری، بر ضمیر آفتاب تأثیرش یرنو انداخته، این اندیشه را در پرده خاطر مستور داشته، با هیچ یک از مقربان دولت به این مقوله همدستان نگردید. و به این اراده عنان موکب جهانگشا به جانب چول مغان انعطاف داده، مناسیر مطاعه و فرامین لازمالاطاعه به اطراف ممالک محروسه به احضار بیگلریگبان و حکام و روسا و کدخدایان ارسال داشته، ایات جاء و جلال به فرخندگی و اقبال در قنلاقات چول مغان نزول اجلال فرمود.

تا زمان اجتماع اهالی و اعیان ممالک محروسه، هوای صید و شکار و تماشای جبال و قفار از باطن خجسته میانم خسر و کامگار سرزده، فرمان قضا جریان صادر شد، که از ولایات قراباغ و دشت ارمن و اطراف و جوانب آن حد، حکام و ضابطان هر محل قاطبه متوطنین را به راندن و رمانیدن جانوران وحشی قدغن نمایند. بر حسب امر مطاعه، حاکم هر ولایت عامه خلایق را بدان کار بازداشته، قریب یک ماه جمهور رعایا بر نهج مهود به راندن و رمانیدن وحشیان مشغول بوده، چون قریب به آن رسید که جمیع وحشیان در حوالی چول مغان بیکدیگر متصل شوند، نواب صاحبقران با امرا و اعیان دولت بر ابلق صبا رفتار برآمده، عنان بدان صوب مطوف گردانید، که بعد از انقضای چند یوم اثر وحشیان و جانوران ظاهر گشته، و از فریاد و فغان دلیران و نمره و ولوله جانوران نسخه فرع اکبر و نمونه دشت محشر عیان گردید.

اطراف و جوانب جانوران را کسانی که به رعی و جرانیدن وحشیان را محیط گشته فرمان قضا نشان صادر گردید که اگر احیاناً از طرفی جانوری به خروج میل نماید، همان شخصی که در آنجا مقیم بوده، به انواع سیاست و مؤاخذه گرفتار گردد. و غازیان از بیم جان و سطوت غضب صاحبقران به نوعی در حفظ و حراست جرگه صمدی کوشیدند.

که بار (۹) مجال خروج نبود.

الحق فضایی چنان به اقبال خسرو کامبخش کامران، چون عرصه محشر مشحون به سباع و وحوش [بود] که تا سپهر مدور بردور مرکز دایره خاک در دوران است، بابتگونه معرکه با هزاران دیده ندیده. نه آهوان را از یوزهراسی، و نه پلنگ را باننجیر راه ناشناسی، شیروگوزن را باهم در یک چشمه آشخور، دبوب و خنازیر را آرزوی خیال از مرتع مهجور، ارانب و ثعالب در یک مکان با یکدیگر دمساز، و ذئاب و گور در یک بساط ماتم باهم در اهتراز.

خسرو کامگار چون آن عرصه غریب آثار [را] مشاهده نمود، در انبساط و ابتهاج بانه ریحانی پیموده، به هوای صید و شکار در غایت کامرانی برسمند سپهر آثار برآمده، ساعتی از سهام خون آشام به افکندن سباع ضاره پرداختی، و گاهی از ضرب تیغ جانستان به امتحان از یک پیکر دو پیکر ساختی، و لحظه ای از تفنگ مرگ آهنگ سر آهو خلخال شاخ پا گوزن نمودی.

چون طبیعت اشرف از شغل صید و شکار ملالت یافت، و از انداختن وحشیان خاطر فارغ ساخت، سایر امرا و غازیان را به کشتن و انداختن جانوران و سباع ضاره امر فرمود. حسب فرمان مطاعه، دلبران رزمجوی و نامداران تندخوی، در نظر نواب صاحبقران به شکار انداختن مبادرت نموده، هر کس به قدر طاقت و توان به اظهار جلالت بازو گشادی، شدند آن دلبران آهو شکار به اندازه آهو بر آهو سوار گمانهای صید افکن صد مئی گشادند بازو به صید افکنی درآمد ز وحشی جهانی به جوش گذشت از ثریا خروش و وحش کمند شکاری که در کار شد در و دشت پر نیزه و تیر بود خر وحشی از وحشت آن شکار ز آهوی وحشی و خرگوش و گور که نتوان حسابش به کلک و زبان

چون شغل صید و شکار بر نهج مسطور به انجام رسید، پادشاه سلیمان جبه شماره عدد وحشیان را طلب فرموده، محاسبان ذی مهارت به اعداد آن مأمور شدند. از حاضران صیدگاه استماع افتاده بود که پنج هزار آهو و غزال در آن روز فرخ فال به داغ صاحبقران بیهمال مزین گردیده بودند، و رقم اطلاق بر خط آزادی بقیه وحوش کشیده، و بیست هزار وحشی دیگر عرضه تیغ و سنان و ناچنج گردیدند. و از سباع مثل روباه و ارانب و ذئاب و خنازیر و غیره شش هزار دیگر از حله حیات عاری گردیده بودند. و کسانی که بهراندن ورعی و وحشیان مشغول بودند، صید ایشان به شماره در نیامده بود که مجموع سی و یک هزار جانور در آن عرصه به شماره آمده است. بالجمله چنین صیدگاه در ازمنه سابقه از صاحب اقتداران ذی شوکت کمتر وقوع یافته بود.

نواب صاحبقران روزگار بعد از این شکار نامدار به محل معهود عطف عنان داد، که همواره مکنون ضمیر مهر تنویر خسرو عالمگیر آن بود، که به تقریبات مناسب، بر

سریر سلطنت و پادشاهی متمکن شده، لوی خلافت و جهاننداری برافراخته، تریسن خطبه و سکه در جمیع ممالک به اسم سامی خود نماید.

الحمد لله چون حکمت بالغه ازلی به آن تعلق گرفته بود، در آن چند یوم چنانچه نقش این مدعا در کارگاه خاطر خورشید مناظر والا کشیده بود، به معاونت کارکنان غیبی... مههد گردیده، بر حسب استدعای جمیع امرا و ارکان دولت بر اورنگ فرمانروایی جلوس فرموده، آوازه دولتش به سماع عالم کیوان رسید. امید که سالهای سال بر سریر جهاننداری متمکن بوده باشد. الله یسمع و یجیب

پایان جلد اول